

1. محکم و متشابه

راه دوّم برای تحقّق اشتراک لفظی¹

راه دوّمی که به عنوان منشأ اشتراک لفظی مطرح شده و حرف خوبی هم می باشد این است که گفته شود: شما می گوئید: غرض از وضع، تفهیم و تفهّم است. یعنی انسان به وسیله الفاظ بتواند مقاصد خودش را بیان کند و مطلب خود را برای مخاطب تبیین کند. تفهیم و تفهّم بر دو نوع است: گاهی تفهیم و تفهّم به این صورت است که انسان می خواهد مراد خودش را با تمام ابعاد آن برای مخاطب روشن کند، یعنی می خواهد آنچه در واقعیت تحقّق پیدا کرده، به وسیله لفظ در اختیار مخاطب قرار دهد. تفهیم و تفهّم در اکثر موارد به همین نوع است. و گاهی تفهیم و تفهّم به این صورت است که انسان می خواهد از مقصود خودش به صورت اجمالی پرده بردارد، یعنی می خواهد واقعیت را به طور اجمال در اختیار مخاطب قرار دهد. مثلاً آدم متشخصی به منزل شما آمده است. شما وقتی می خواهید این قصه را نقل کنید به صورتهای مختلفی نقل می کنید: اگر مخاطب شما یک دوست صمیمی و نزدیک است و می خواهید همه واقعیت را در اختیار او قرار دهید، می گوئید: «شب گذشته فلان شخصیت به منزل ما آمد» و تمام خصوصیات او را مطرح می کنید. ولی گاهی مخاطب شما کسی است که صلاح نمی دانید همه واقعیت را در اختیار او قرار دهید، می گوئید: «شب گذشته یک آقای محترمی به منزل ما آمد» و هیچ انگیزه‌ای برای معرفی او ندارید. بنابراین ما با دو نوع تفهیم و تفهّم روبرو هستیم، گاهی تفهیم و تفهّم به کیفیتی است که مراد انسان با همه خصوصیاتش روشن شود و گاهی مصلحت اقتضا می کند که مراد انسان مطرح شود ولی به صورت اجمال. ممکن است کسی اشکال کند: «در صورت دوّم، چه ضرورتی وجود دارد که متکلم، مراد خود را مطرح کند؟». جواب این است که اینجا هم ضرورت دارد. متکلم

¹. اصول فقه شیعه؛ ج 2؛ ص 277

². اصول فقه شیعه، ج 2، ص: 278

چه بسا می‌خواهد چیزی در این ارتباط با مخاطب بگوید ولی مایل نیست که او بر تمام خصوصیات مسئله اطلاع^۳ پیدا کند. تفهیم و تفهّم به این صورت نیست که یک طرف آن در ارتباط با همه خصوصیات و طرف دیگر آن سکوت محض باشد. تفهیم و تفهّم دو طرف دارد یک طرفش بیان مراد با همه خصوصیات و طرف دیگر آن، بیان مراد به صورت اجمال است. حال که چنین است، آیا برای تفهیم و تفهّم به صورت اجمال، نباید راهی وجود داشته باشد؟ بهترین راه برای این مسئله، اشتراک لفظی است. وقتی می‌گویند: «مشترک لفظی قرینه می‌خواهد» معنایش این نیست که در همه جا نیاز به قرینه دارد، بلکه اگر بخواهیم مراد را روشن کنیم نیاز به قرینه دارد ولی اگر غرض، به اجمال تعلق گرفته باشد قرینه نیاز ندارد. مثلاً متکلم می‌گوید: «رأیت عیناً» و قرینه‌ای ذکر نمی‌کند زیرا می‌خواهد مخاطب در حال تحیر و تردّد باقی بماند. از طرفی بداند که متکلم، چیزی را دیده است و از طرفی نداند آن چیز عبارت از چیست؟ این هم یک نوع از تفهیم و تفهّم است و راهش اشتراک لفظی است. به او می‌گوید: «رأیت عیناً» و مخاطب به فکر فرومی‌رود که آیا «عین جاریه» بوده یا «عین باکیه» یا ... این کلام، درست در مقابل کسانی است که می‌گفتند: «اشتراک لفظی، با غرض وضع سازگار نیست» در اینجا گفته می‌شود: «غرض از وضع این است که تفهیم و تفهّم به هر دو نوعش تحقق پیدا کند. ولی اکثر موارد آن از راه الفاظی است که معنای آنها روشن است و در مواردی هم از طریق مشترک لفظی است.» بنابراین مسأله مشترک لفظی از این جهت نیست که انسان در تنگنای الفاظ قرار گرفته و با کمبود لفظ مواجه شده باشد بلکه دایره الفاظ وسیع است ولی انگیزه دیگری برای مشترک لفظی وجود دارد و آن این است که گاهی غرض متکلم به اجمال تعلق می‌گیرد و نمی‌خواهد تمام مقصودش را بیان کند لذا به مشترک لفظی پناه می‌آورد. شاهد قوی بر این مسئله، قرآن است، قرآن کریم می‌فرماید: (منه آیات محکمات هنّ أمّ الكتاب و آخر متشابهات ...) ^۴ قرآن هم آیات محکم دارد و هم آیات

^۳ . اصول فقه شیعه، ج ۲، ص: ۲۷۹

^۴ . اصول فقه شیعه، ج ۲، ص: ۲۸۰

^۵ (۱) - آل عمران: ۷

متشابه، و معنا ندارد کسری بگوید: چرا در قرآن آیات متشابه وجود دارد؟ زیرا گاهی در قرآن هم
غرض به این نحو است که مطلبی به صورت اجمال گفته شود.⁶ ⁷

1.1. مفهوم المحکم والمتشابه فی القرآن⁸

تقسّم الآيات القرآنية إلى قسمين: محکم و متشابه. ويراد بالآيات المحکمة: تلك التي تحمل معنى
واحداً صريحاً أو لها ظهور واحد، أما المتشابهة فيراد بها: تلك التي تحتمل أكثر من معنى.

احتمال التشابه في السنّة

يعتقد البعض بأنّ الأحاديث على غرار القرآن تشتمل على محکم ومتشابه، ولا نرى هذا الاعتقاد
صائباً؛ لأننا نعتقد بأنّ السنّة جاءت لتبيين القرآن، فلو اشتملت على المتشابه سوف لن يكون لدينا
من تفسير القرآن، ولا سيّما للآيات المتشابهة والمطلقة وغيرها.

وهذا ما جعلنا نعتقد بأنّ السنّة تقتصر على الأحاديث المحکمة. وعلى ضوء هذه المقدمات نستطيع
أن نقف على كلمات الإمام عليه السلام، حيث قال: ⁹ «وَارْدُذُ إِلَى اللَّهِ وَرَ سُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ
الْخُطُوبِ، وَيَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ
فَإِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ».¹⁰

والذي نفهمه من كلام الإمام عليه السلام ولاسيّما باستشهاده بالآية القرآنية في الرجوع إلى القرآن
والسنّة أن أوامر النبي صلى الله عليه وآله والأئمّة المعصومين عليهم السلام على نوعين: أوامر بيان

⁶ (2) - رجوع شود به: كفاية الاصول، ج 1، ص 52 و 53، مقالات الاصول، ج 1، ص 159

⁷ فاضل موحدی لنگرانی، محمد، اصول فقه شيعه، 6جلد، مركز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، 1381 ه.ش.

⁸ .الدولة الاسلامية؛ ص121

⁹ .الدولة الاسلامية، ص: 122

¹⁰ (1).

الأحكام الشرعية الأوامر الولائية الحكومية حين يبين النبي صلى الله عليه وآله والأئمة المعصومون عليهم السلام الأحكام الشرعية، ويتحدثون عن الحلال والحرام، ويدعون الأمة إلى الإتيان بالواجبات واجتناب المحرمات وغير ذلك، فإنما يوردون ذلك في إطار بيانهم لأحكام الله، فلما أسسوا الحكومة فأصدروا أوامرهم للأمة بالتهيؤ للقتال وإعداد العدة وما إلى ذلك، فإنما يطلق على أوامرهم في هذه الحالة بالأوامر الحكومية، وهي غير الأحكام التي أوحيت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله في القرآن.

وهذا سرّ تكرار كلمة «أطيعوا» في الآية الشريفة أطيعوا الله أى فى الأحكام، أطيعوا الرسول أى فى الأوامر الحكومية.

وعلى هذا الأساس لم تتكرّر لفظه «أطيعوا» فى أولى الأمر الذين هم الأئمة المعصومين عليهم السلام؛ لأنّ المراد الأوامر الحكومية وقد انتقلت حكومته صلى الله عليه وآله إلى الأئمة عليهم السلام.¹¹

ومنها: رواية أبى حيون مولى الرضا، عن الرضا عليه السلام قال: من ردّ متشابه القرآن إلى محكمه فقد هدى إلى صراط مستقيم، ثمّ قال عليه السلام: إنّ فى أخبارنا محكماً كمحكم القرآن، ومتشابهاً كمتشابه القرآن، فردّوا متشابهها إلى محكمها، ولا تتبّعوا متشابهها دون محكمها فضلوا¹². ودلالاتها على جواز ردّ المتشابه إلى المحكم الذى لا يتيسر لغير المجتهد واضحة.¹³

إيضاح الكفاية؛ ج 1؛ ص 222

مصنّف «ره» در عبارت مذکور، پاسخ قائلین به استحاله اشتراك لفظی را می دهند كه:

¹¹ فاضل موحدى لنكرانى، محمد، الدولة الاسلامية، 1 جلد، مركز فقه الاثمه الاطهار (ع) - قم، چاپ: اول، 1425 ه.ق.

¹² (4) عيون أخبار الرضا عليه السلام: 1/ 290 ح 39، وعنه وسائل الشيعة: 27/ 115، كتاب القضاء، أبواب صفات القاضى ب 9 ح 22 ..

¹³ فاضل موحدى لنكرانى، محمد، تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة: الإجتهد والتقليد (ويرايش جديد)، 1 جلد، مركز فقه الاثمه

الاطهار (ع) - قم، چاپ: چهارم، 1426 ه.ق. تفصيل الشريعة - الإجتهد والتقليد (ويرايش جديد)؛ ص 84

الف: 1 چنانچه مشترک لفظی را همراه با قرینه حالیه¹⁴ استعمال کنند، دیگر لفظ اضافه‌ای مطرح نیست که سبب تطویل شود.

2 گاهی مشترک لفظی را همراه قرینه لفظیه‌ای استعمال می‌کنند که آن قرینه، دو مطلب را افهام می‌کند: 1 قرینه بر اشتراک لفظی است 2 غرض¹⁵ دیگری را تفهیم می‌کند که اگر بنا بود آن لفظ، قرینه هم واقع نشود، لازم بود آن لفظ را بیاورند تا مطلب دوم را افهام نماید

آیا در این صورت هم شما می‌گوئید، استعمال مشترک لفظی همراه با قرینه، موجب تطویل بلاطائل است؟

ب: اینکه گفتید استعمال مشترک لفظی بدون قرینه، باعث اجمال گوئی می‌شود و با مقام حکمت خداوند متعال، سازگار نیست، مردود است زیرا:

آیا شما آیه شریفه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرٌ مُتَشَابِهَاتٌ...»¹⁶ را مشاهده کرده‌اید. اگر اجمال گوئی با کلام خداوند حکیم

إيضاح الكفاية، ج 1، ص: 223

و ربما توهم وجوب وقوع الاشتراك في اللغات، لأجل عدم تناهي المعاني، و تناهي الألفاظ المركبات، فلا بدّ من الاشتراك فيها، و هو فاسد لوضوح امتناع الاشتراك في هذه المعاني، لاستدعائه الأوضاع الغير المتناهية [1].

تناسب ندارد، نباید متشابهات در قرآن باشد چون یکی از مصادیق متشابه، استعمال مشترک لفظی،

¹⁴ (1) - كما لو قال للحائض هل تم قرئتك.

¹⁵ (2) - كقوله تعالى ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ﴾ و قوله ﴿فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾ E فان المراد العين الجارية بقريته يشرب و انفجرت مع انهما اتى بهما لداع آخر. ر. ك: الوصول الى كفاية الاصول 1/ 184.

¹⁶ (3) - سورة آل عمران، آيه 7.

بدون قرینه است پس معلوم می شود گاهی غرض متکلم به اجمال گوئی متعلق می شود لذا منعی برای وجود مشترک لفظی وجود ندارد.^{۱۷}

إيضاح الكفاية؛ ج 1؛ ص 384

ب: معنای قضیه «اللّه عالم» «من ینکشف لیدیه الشیء» نیست و «عالم» یعنی «من لا ینکشف لیدیه الشیء»؟

إيضاح الكفاية، ج 1، ص: 385

آیا نعوذ باللّه کسی کلمه «عالم» را درباره خداوند متعال چنان معنا کرده؟ پس به معنای مذکور نمی توان ملتزم شد.

ج: کلمه عالم در قضیه مزبور در مورد پروردگار از الفاظ متشابه است و معنایش را نمی دانیم.

سؤال: پس چرا آن را استعمال می کنید؟

جواب: چون در آیات و روایات آمده، ما هم آن را بکار می بریم اما معنایش را درک نمی کنیم و تلفظ و استعمال آن لقلقه لسان است.

آیا می توان به آن ملتزم شد؟ خیر!

پس چاره ای نیست جز اینکه بگوئیم «عالم» در همان معنای حقیقی استعمال شده یعنی «من ینکشف لیدیه الشیء» و مفهوم آن، مبین و مشخص است و اینکه صاحب فصول فرموده در معنای کلمه «عالم» و امثال آن نقلی تحقّق دارد قابل قبول نیست.^{۱۸}

¹⁷ فاضل موحّدی لنکرانی، محمد، ایضاح الكفاية، 6 جلد، نوح - قم، چاپ: پنجم، 1385 ه.ش.

¹⁸ فاضل موحّدی لنکرانی، محمد، ایضاح الكفاية، 6 جلد، نوح - قم، چاپ: پنجم، 1385 ه.ش.

إيضاح الكفاية؛ ج 4؛ ص 188

[1] دلیل دوّم: قرآن، شامل مضامین عالی و مطالب شامخی است که فقط دست معصومین و راسخین در علم به آن می رسد و کلمات متقدّمین از علما را نمی دانند مگر اشخاص فاضل و ... تا چه رسد به فهم قرآن که مشتمل بر مطالب عالی و علم ما کان و ما یکون است پس قرآن در یک معنائی نسبت به غیر اهل بیت اصلا ظهور ندارد (منع صغرا).

إيضاح الكفاية، ج 4، ص: 189

أو بدعوى شمول المتشابه الممنوع عن اتباعه للظاهر، لا أقل من احتمال شموله لتشابه المتشابه و إجماله [1].

أو بدعوى أنه و إن لم يكن منه ذاتا، إلا أنه صار منه عرضا؛ للعلم الإجمالی بطرو التخصیص و التقييد و التجوز فی غیر واحد من ظواهره، كما هو الظاهر [2].

[1] دلیل سوّم: این دلیل از یک صغرا و یک کبرا تشکیل شده است که:

ظواهر قرآن جزء متشابهات است (فقط آیاتی که صریح هستند جزء متشابهات نیست و تبعیت از متشابهات قرآن ممنوع است، فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ...¹⁹ پس تبعیت از ظواهر قرآن ممنوع است.

طبق این دلیل، این ها برای قرآن ظواهر قائل هستند و چون جزء متشابهات است تبعیت از آن ظواهر ممنوع است (منع کبری).

¹⁹ (1) - سورة آل عمران / 7.

بعد اضافه می کنند که اگر ما قطع هم نداشته باشیم که ظواهر قرآن جزء متشابهات است لااقل احتمال می دهیم که ظواهر قرآن جزء متشابهات باشد. چرا؟ لتشابه المتشابه چون خود کلمه متشابه، متشابه می باشد.

اگر متشابه به الفاظی بگویند که دلالتشان مجمل باشد در این صورت ظواهر جزء متشابهات نیست چون در ظواهر اجمالی وجود ندارد. اما اگر متشابه به آن الفاظی بگویند که دلالتشان مقطوع نباشد در این صورت شامل ظواهر هم می شود پس احتمال دارد خود متشابه شامل ظواهر قرآن هم بشود.

[2] دلیل چهارم: اگر قرآن ذاتا هم متشابه نباشد بالعرض متشابه شده است چون ما علم اجمالی داریم که مقداری از مطلقات قرآن مقید شده است و مقداری از عمومات

إيضاح الكفاية، ج 4، ص: 190

أو بدعوى شمول الأخبار الناهية عن تفسير القرآن بالرأى، لحمل الكلام الظاهر فى معنى على إرادة هذا المعنى [1].

و لا يخفى أن النزاع يختلف صغرويا و كبرويا بحسب الوجوه، فبحسب غير الوجه الأخير و الثالث يكون صغرويا، و اما بحسبهما فالظاهر أنه كبرى، و يكون المنع عن الظاهر، إما لأنه من المتشابه قطعاً أو احتمالاً، أو لكون حمل الظاهر على ظاهره من التفسير بالرأى، و كل هذه الدعاوى فاسدة : [2].

اما الأولى، فإنما المراد مما دلّ على اختصاص فهم القرآن و معرفته بأهله اختصاص فهمه بتمامه بمتشابهاته و محكماته؛ بداهة أن فيه ما لا يختص به، كما لا يخفى.

و ردع أبى حنيفة و قتاده عن الفتوى به إنما هو لأجل الاستقلال فى الفتوى بالرجوع إليه من دون مراجعة أهله، لا عن الاستدلال بظاهره مطلقاً و لو مع الرجوع إلى رواياتهم

قرآن تخصیص خورده است بنابراین اگر به آن برخورد کنیم و شک پیدا کنیم که آیا تخصیص خورده است یا نه کأنّ با وجود آن علم اجمالی به تخصیص، دیگر قرآن و آن عام ظهوری ندارد (منع صغرا).²⁰

إيضاح الكفایة؛ ج 4؛ ص 192

[2] جواب از دلیل سوّم: در دلیل سوّم گفتید که خود کلمه «متشابه» هم متشابه است و ...

إيضاح الكفایة؛ ج 4؛ ص: 193

و اما الرابعة، فلأن العلم إجمالاً بطرو إرادة خلاف الظاهر، إنما يوجب الإجمال فيما إذا لم ينحل بالظفر فى الروایات بموارد إرادة خلاف الظاهر بمقدار المعلوم بالإجمال. مع أن دعوى اختصاص أطرافه بما إذا تفحص عما يخالفه لظفر به، غير بعيدة، فتأمل جيداً [1].

قبول نداریم که خود مفهوم متشابه، تشابه داشته باشد.

متشابه یعنی آن کلامی که مراد از آن معلوم نباشد (و یک اضافه‌ای هم دارد که خواهیم گفت) و در ظواهر قرآن، معنا روشن است و لو در مورد ظواهر، انسان قاطع نیست ولی از نظر عرف که اتکاء به ظواهر می‌کند مراد را مجهول نمی‌بیند.²¹

معتمد الأصول؛ ج 2؛ ص 441

. و منها:

²⁰ فاضل موحّدی لنکرانی، محمد، إيضاح الكفایة، 6 جلد، نوح - قم، چاپ: پنجم، 1385 ه.ش.

²¹ فاضل موحّدی لنکرانی، محمد، إيضاح الكفایة، 6 جلد، نوح - قم، چاپ: پنجم، 1385 ه.ش.

ما رواه أبو حيون مولى الرضا عن الرضا عليه السلام قال: «من ردّ متشابه القرآن إلى محكمه فقد هدى إلى صراط مستقيم» ثم قال: «إنّ في أخبارنا محكماً كمحكم القرآن، و متشابهاً كمتشابه القرآن، فردّوا متشابهها إلى محكمها، و لا تتبّعوا متشابهها دون محكمها فتضلّوا»²². فإنّ ردّ المتشابه إلى المحكم لا يتيسّر بدون الاجتهاد، و لا يمكن أن يتحقّق بدون مقدّماته.²³

1.2. وجود آيات متشابه

1.3. حقيقت تأويل

1.4. تفسير و تأويل

1.5. چرا در قرآن آيات متشابه وجود دارد؟

1.6. انواع تأويل و نمونه ها (جهت و مكان، جسميت، اراده الهى و اختيار انسان، هدايت

و ضلالت، قضا و قدر، امتحان الهى، شرور، عصمت، ختم نبوت ...

1.7. اشتراك لفظى حكمت تشابه

اصول فقه شيعه: ج 6/529؛ إيضاح الكفاية؛ ج 1؛ ص 222

1.8. پاسخ به شبهات درباره آيات متشابه

إيضاح الكفاية؛ ج 1؛ ص 384؛ إيضاح الكفاية؛ ج 4؛ ص 188 193؛

²² (2) - عيون أخبار الرضا عليه السلام 1: 290/39، وسائل الشيعة 27: 115، كتاب القضاء، أبواب صفات القاضي، الباب 9، الحديث 22.

²³ خمينى، روح الله (رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران)، معتمد الأصول، 2 جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمينى (ره) - تهران، چاپ: اول، 1420 ه.ق.